

ویژگی‌های روانی و جسمانی زن و نقش آنها در رابطه عاشقانه در اشعار احمد شاملو و خسرو و شیرین نظامی گنجوی

منصوره تبریزی*

چکیده: بسیاری از شاعران در اشعار خود به نوعی به مقوله زن پرداخته و یا به آن اشاره‌ای داشته‌اند. طرز تلقی و نوع نگاه آنها به زن متأثر از دیدگاه عام‌تر جامعه نسبت به زن و نیز تجربیات شخصی‌ایست که این افراد در زندگی با آن مواجه بوده‌اند. در این مقاله نیز سعی شده است با بررسی توصیفات مربوط به زن در رابطه با مرد از منظر احمد شاملو و نظامی گنجوی، دو نگاه عام و متفاوت به نقش و ویژگی‌های زن را معرفی کنیم. نظامی در شعر خود اگرچه کوشیده است زن را از جایگاه فروتری که در جامعه آن زمان برایش در نظر گرفته می‌شد برهاند، با این وجود نتوانسته است از حصارهای گفتمان جامعه فراتر برود و با وجود توصیفات ناب و درخشان او باز هم زن شعر او صفات برتری جویانه‌ای را با خود دارد که حاکی از ضعف درونیش هستند. رابطه عاشقانه نیز در این شعر بر مبنای زیبایی‌های ظاهری عاشق و معشوق و دل بستگی و شیفتگی آنها به صورت و اندامی منحصر به فرد شکل می‌گیرد.

در مقابل، زن شعر شاملو اگرچه به لحاظ ظاهری دارای آن صفات برجسته نمی‌باشد، ولی در نهایت روح بسیار بزرگی دارد، که او را در اوج گمنامی و معمولی بودن به سایر زنان و سایر انسان‌ها برتری می‌دهد. او نه فاتح جهان به زور قهر و ناز، که فاتح وجود انسان‌ها به واسطه فروتنی و انسانیت خود است. در اینجا رابطه عاشقانه نه پیامد میلی شورانگیز به وصال یک اسطوره زیبایی، که محصول همدلی و یگانگی دو انسان ظاهراً معمولی است که درون بسیار بزرگی دارند. در راستای انجام این تحقیق کتاب خسرو و شیرین نظامی و مجموعه اشعار احمد شاملو مطالعه شده و مقوله زن در این اشعار مورد تحلیل قرار گرفته است. اسناد دیگری نیز که به نوعی به این موضوع اشاره‌ای داشته‌اند در فرآیند تحقیق به کار گرفته شده‌اند.

واژه‌های کلیدی: نظامی، شاملو، زن، نگاه به زن، ویژگی جسمانی، ویژگی روانی، عشق، همدلی

مقدمه

صحبت ما در اینجا پیرامون مقایسهٔ چهره زن در شعر نظامی و شاملو است. اگرچه این دو شاعر بزرگ به دو دوره تاریخی متفاوت تعلق دارند، ولی منظور از این تحقیق شناخت تغییرات نگاه به زن در یک فرآیند تاریخی نیست، زیرا تصاویر متفاوت ایندو به همان اندازه که از تغییرات اجتماعی تاریخی متأثر هستند، با تجربیات شخصی ایندو شاعر و نگاه و درک فردی آنها نسبت به زندگی و زن ارتباط دارند. مسلماً بحث از اولویت ساختار بر عاملیت و یا بالعکس نه تنها در این موضوع خاص که در تمامی مباحث اجتماعی دیگر همواره مطرح بوده است (ستوده، ۱۳۷۸: ۸۰ و ترابی، ۱۳۸۲: ۵). واضح است که هدف این مقاله نیز پاسخ گفتن به این پرسش کلیدی نیست، ولی برای روشن کردن علت پرداختن به چنین موضوعی لازم است برخی نکات روشن شوند.

همانگونه که می‌دانیم ادبیات یک سرزمین دریچه‌ایست که می‌توان از طریق آن بسیاری از مباحث اجتماعی را مورد بررسی قرار داد. این موضوع، یعنی شناخت مقولات اجتماعی یک فرهنگ از طریق ادبیات آن، یکی از اهداف و کارکردهای جامعه‌شناسی ادبیات است (ستوده، ۱۳۷۸: ۶۳). با وجود اذعان به نقش کلیدی شرایط حاکم بر جامعه در شکل‌گیری محتوای آثار ادبی، نباید از نکته بسیار مهم دیگری غافل بود، و آن نقش شرایط اجتماعی در فرصت بیان شدن و باقی ماندن یک اثر است و شناخت این فرآیند کارکرد دیگر جامعه‌شناسی ادبیات است (همان: ۵۹). به بیان روشن‌تر این گفتمان حاکم بر جامعه است که تعیین می‌کند چه ایده‌ای حق بیان شدن دارد و با حمایت‌های محسوس و نامحسوس از ساخت و ماندگاری آن حمایت می‌کند، به خصوص در دوران گذشته که گذران زندگی شاعرانی که منبع درآمدی نداشته‌اند تا حد زیادی به حمایت بزرگان و حاکمان بستگی داشته است (اسکارپیت، ۱۳۷۴: ۴۷). یک شاعر نیازمند هرچقدر که آزاده باشد ناچار بوده است نه لزوماً شعری در مدح شاهان که چیزی بسراید که با درک و پسند آنها موافق باشد. منظومه خسرو و شیرین نیز از این جریان مبری نیست. این کتاب داستان عشق پرشکوه شاهانه ایست که در دورانی که عشق لزوماً با نژاد پاک و چهره زیبا و دلبری و طنازی ارتباط تنگاتنگی داشته است، می‌توانسته قلب هر بزرگ‌زاده‌ای را به تپش وادارد و روح او را از شور و هیجان لبریز کند. در مقابل زن شعر شاملو نه لزوماً زیبا، نه لزوماً اصیل و نه لزوماً دور از دسترس است. همانگونه که گفته شد منظور از انتخاب دو زن از دو دوره تاریخی مختلف معرفی تغییر نگاه به او در طول تاریخ نیست، زیرا با مطالعه ویژگی‌های شیرین در ادامه، خواننده، خود، تأیید خواهد کرد که چهره شیرین به‌عنوان نمونه آرمانی یک زن ابداً از تصویر ایده آل

ویژگی‌های روانی و جسمانی زن و نقش آنها در رابطه عاشقانه در اشعار شاملو و نظامی ۱۱۱

زن امروزی دور نیست. امروزه هم زنان و مردان بسیاری وجود دارند که نظامی‌وار زانی چون شیرین را می‌ستایند و آرمان زنانگی را در کسی چون او جستجو می‌کنند و با توجه به آنچه پیش از این آمد می‌توان ادعا کرد که چه بسا آیداهای بسیاری نیز در طول تاریخ وجود داشته‌اند که جامعه حق بیان شدن و شناخته شدن به آنها نداده است. در اینجا می‌توان گفت که اگرچه شاملو در پرداختن چهره‌ای از آیدا به شدت تحت تأثیر شرایط فردی زندگی خود بوده است، چهره آیدای او هنوز هم برای بسیاری معمول و پیش پا افتاده می‌آید، ولی یقیناً حق پرداختن به چنین زنی را مدیون فضای اجتماعی دوران مدرن است، فضایی که با اصالت قائل شدن برای هر فرد، فرصت بیان ایده‌های فردی و هرچند ناشناخته و حتی مذموم را به او می‌دهد.

با توجه به آنچه گفته شد شعر ایندو شاعر نه لزوماً بازتاب صرفی از دیدگاه‌های رایج یک عصر و نه تنها منعکس کننده تجربیات فردی آنها در رابطه با زنان است. به نظر می‌رسد که در شکل‌گیری ایندو چهره از زن برآیند پیچیده‌ای از نگاه جامعه به این مقوله، تجربه منحصر به فرد هر شاعر، فرصت‌های موجود برای بیان یک ایده، و مخاطبانی وجود دارند که با نحوه برخورد خود با یک اندیشه ماندگاری و یا فنای آن را رقم زده‌اند (اسکارپیت، ۱۳۷۴: ۶ و ستوده، ۱۳۷۸: ۷۷). هدف از این مقاله نیز صرفاً به تصویر کشیدن دو چهره از زن است، دو چهره‌ای که اگرچه به لحاظ زمانی از هم دور به نظر می‌رسند ولی هر دو به یک فرهنگ از یک سرزمین تعلق دارند و فرهنگ امروز ما چیزی جدا و متمایز از فرهنگ دیروز ما نیست، و چه بسا این اثر و آثار فرهنگی‌ای از این دست به‌عنوان پیشینه ادبی مردم ما، نقش مؤثری در شکل دهی به اندیشه امروز آنها داشته‌اند (ستوده، ۱۳۷۸: ۶۶). بقا و محبوبیت منظومه خسرو و شیرین تا به امروز می‌تواند حکایت از محبوبیت زنی چون شیرین در جامعه فعلی ما کند، چهره‌ای که هنوز هم برای بسیاری نماد اوج زنانگی است، و در زمانه آزادی هر فرد برای متفاوت اندیشیدن، شاملو آیدا را پرورانده است که از دیروز تا امروز برای بسیاری چیزی برای سرودن در او پیدا نمی‌شود.

در اینجا لازم است چند نکته پیرامون روش و چهارچوب کلی به کار رفته در این مقاله روشن شود. در ابتدا لازم به تذکر است که منظور از نگارش این مقاله تبیین یک رابطه نیست، یعنی نمی‌خواهیم به چرایی رابطه چند متغیر پاسخ بدهیم. قصد ما صرفاً شناسایی و بیرون کشیدن برخی گزاره‌ها از دل آثار این شاعران و بیان و توصیف آنها با تکیه بر روش مقایسه است. از آنجا که هدف این پژوهش صرفاً کشف و توصیف دو نگاه مختلف نسبت به چیستی و جایگاه زن (از نگاه مرد) است، و به نظر محقق شعر این دو شاعر تنها بسترهایی برای نمود یافتن این دو قسم اندیشه هستند (که مشابه آنها امروزه در میان زنان و مردان بسیاری

دیده می‌شود)، ضرورتی برای کار در قالب یک یا چند نظریه خاص دیده نمی‌شود. همانگونه که پیش از این گفته شد نظریه‌های مختلفی در حوزه جامعه‌شناسی ادبیات وجود دارند که هر یک به نوعی از رابطه ادبیات و جامعه و تأثیر ایندو بر هم سخن می‌گویند. موضوع کلیدی بسیاری از این نظریه‌ها بحث تقدم و تأخر جامعه و ساختارهای آن بر فرد و یا بالعکس است. قبلاً نیز اشاره شد که این پژوهش لزوماً با هیچ کدام از این نگاه‌ها همدستان نبوده و به دنبال تأیید یا رد هیچ یک هم نیست. اگر لازم است که این کار موضعی در قبال این نظریه‌ها اتخاذ کند موافق آن است که در شکل‌گیری این دو چهره، برآیندی از عوامل فردی و اجتماعی (عاملیت و ساختار) دخیل بوده‌اند، هدف ما تنها معرفی و مقایسه دو نگاه است، دو نگاهی که یک روز در شعر، روز دیگر در هنری دیگر و روزی در خصوصی‌ترین عرصه‌های زندگی افراد رخ می‌نمایند و در سطوح مختلف بر رابطه و کنش افراد با یکدیگر اثر می‌گذارد. به اعتقاد نویسنده درک زن (ومرد) از آن چیزی که هست و نمودی که می‌تواند در چشم جنس مخالف داشته باشد، دنیای ذهنی او را تغییر خواهد داد و نه تنها بر درونی‌ترین و پنهان‌ترین مواجهه‌های او با زندگی و هر آنچه در آن هست تأثیر می‌گذارد، بلکه تظاهرات چنین برداشت‌هایی نمودهای عینی بسیاری می‌یابد تا آنجا که شناسایی دامنه تأثیرات آن از علوم چون جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی جنسیت گرفته تا مباحث مهمی در حوزه فمینیسم را تحت تأثیر قرار خواهد داد.

زن در شعر شاملو و نظامی

برای وارد شدن به بحث لازم است نگاهی گذرا به جایگاه عمومی زن در شعر فارسی داشته باشیم. با نگاهی گذرا به شعر سنتی فارسی می‌توان شباهت‌های زیادی میان ویژگی‌های روحی و جسمی زنان و رابطه آنان با مردان یافت. در اغلب این اشعار رابطه عاشق و معشوق رابطه‌ای یک‌سویه است و در آن مرد در مقام عاشقی ظاهر می‌شود که دست طلب خود را به سوی معشوقی زیبا رو و عشوه‌گر دراز کرده، که از او دوری می‌جوید. بنیاد شعر عاشقانه کلاسیک بر نیاز عاشق و بی‌نیازی معشوق بنا شده است. در این‌جا معشوق قدرتمند و متکبر با آزار دهنده‌ترین ویژگی‌های اخلاقی کمر به آزار و بی‌اعتنایی به عاشق بسته است و عاشق زار تمام همت خود را صرف این می‌کند که بالاخره معشوق نیم‌نگاهی به او بیندازد و دمی با او مهربان شود. «روابط عاشق و معشوق را نه تکاپویی دوسویه برای یگانگی و پیوستگی، که مناسبات قدرت تعیین می‌کند. معشوق، زیبارو، خواستنی و بی‌اعتنا به عشق، فاقد عواطف و در نتیجه قدرتمند است و دست شاعر کوتاه از برخورداری او. در این مناسبات قدرت است که سیستم دیرینه ناز و نیاز در شعر عاشقانه پارسی

ویژگی‌های روانی و جسمانی زن و نقش آنها در رابطه عاشقانه در اشعار شاملو و نظامی ۱۱۳

بنیان گذاشته می‌شود و سراسر عاشقانه سرایی پارسی در این نظام نظری و عاطفی شکل می‌گیرد» (صاحب‌اختیاری، ۱۳۸۱: ۲۹۲).

اگرچه در اینگونه اشعار معشوق لزوماً زن نیست، و ویژگی‌هایی که به او نسبت داده می‌شود می‌تواند وصف یک موجود ذهنی و یا منسوب به هر دو جنس باشد، با این وجود اگر معشوق برخی از این اشعار را زن بدانیم، این نکته نیز قابل تأمل خواهد شد که در اینجا ویژگی‌هایی که به زن نسبت داده می‌شود که او در دنیای بیرونی فاقد آن است. آن قدرت افسانه‌ای که به زن نسبت داده شده و او را دارای قدرت به زانو در آوردن و به دست و پا انداختن مرد می‌داند، در جامعه‌ای که خواه ناخواه زن نفر دومی پس از مرد است، بیشتر توهمی عاشقانه است. حتی با پذیرش این ادعا هم نمی‌توان نقش معشوق را در این روایت‌ها پررنگ در نظر گرفت. او هرچه قدر هم که عاشق‌کش و دلبر باشد فاعل داستان نیست. در اینجا خود شاعر/عاشق است که از عمل عاشقی و از جلوه‌کردن‌های معشوق لبریز می‌شود و محور نهایی شعر، او و رنج‌های عاشقانه‌اش هستند و معشوق فقط وسیله‌ای برای تهییج احساسات عاشقانه و بهانه‌ای برای زلال شدن روح شاعر است. معشوق حقیقی برای عشق ورزی و دوست داشتن ندارد که اگر چنین بود داستان عاشقانه‌ای شکل نمی‌گرفت. نهایت وجود او در قالب ساقی‌ای زیبارو و معشوقی گل‌عذار متجلی می‌شود. او وجود دارد چون نقطه اوج ناز است و هست تا شعر از بطن نیاز شاعر به او شکل بگیرد و شعر عاشقانه تا زمانی که او دست از کرشمه‌های خود بر نداشته است باقی می‌ماند. لحظه وصل شاعر به او «اگر وصلی باشد»، اوج داستان و در نهایت پایان آن است (بهداروند و نفیسی، ۱۳۸۰).

زن در خسرو و شیرین: چهره زن در شعر خسرو و شیرین به نوعی از چهره متداول زن در شعر سنتی متفاوت است (سعیدی سیرجانی، ۱۳۸۵: ۱۰ و ۱۱). شیرین که قهرمان این داستان است به خلاف سایر زنان داستان‌های این‌چنینی زنی پرده‌نشین نیست که کاری جز دلبری و طنزازی نداشته باشد. او زن آزاده و قدرتمندی است که همپای مردان به سواری و چوگان‌بازی می‌پردازد. او که برادر زاده مهین بانو ملکه ارمنستان است، بناست در آینده جانشین او شود، پس چیزی از خسرو شاه ایران کم ندارد تا در مقابل او احساس حقارت کند. او آگاهانه و آزادانه عشق را می‌پذیرد و در فراز و نشیب وصل و دوری به عنوان یک عامل اثرگذار و انتخاب‌گر ظاهر می‌شود. شاید بتوان ادعا کرد که شیرین قویترین چهره‌ای را که زنی در عصر او می‌توانست داشته باشد به نمایش می‌گذارد و داستانی را خلق می‌کند که در آن به خلاف معمول زن و مردی در شأن هم و آزاد برای با هم بودن، به همدیگر علاقه‌مند می‌شوند.

نظامی داستان خسرو و شیرین را در سنین میان‌سالی خود سرود. آنگونه که دکتر زرین کوب در کتاب پیر گنجه آورده است، می‌توان زمان سرایش و پایان بردن این کتاب را همزمان با مرگ معشوقه و همسر محبوب او، آفاق، دانست. آفاق کنیزی از ترکمانان دشت قبچاق بود که شاه اخستان او را به رسم هدیه به خانه شاعر فرستاد. این دختر با روحیه پر شور خود، زندگی را به خانه نظامی آورد، شاعر که در وجود او عشق را فهمیده بود به زودی با او ازدواج کرد. دوران زیبای زندگی مشترک آنها بسیار کوتاه بود و عشقی که او در دل نظامی شعله‌ور کرده بود با مرگ زودهنگامش بی‌پاسخ ماند. آفاق که زاده و پرورش یافته دشت بود، در حصار دیوارهای خانه به تدریج پژمرده شد و نظامی را با یک کودک برای همیشه تنها گذاشت. شاعر دردمند تمام شور و حال و طراوتی را که در او یافته و ناگاه از دست داده بود، در وجود شیرین جاودانه کرد.

«اندیشه سال‌های معدود عشق و وصال آفاق یک عامل روانی بود که وی را و می‌داشت با این اقدام خوشی‌ها و شادی‌های پریده رنگ آن سال‌های محدود را در خاطر خود به نوعی تجدید کند. التزام زهد و عزلت غیر عادی، خانه شاعر را در آن ایام وصال برای کنیزک شاد و جوان عزلت‌گریز دشت قبچاق که به پرده و برقع و آداب و رسوم حرم سرای متشرعه و زهاد خارج از سرزمین خویش عادت نکرده بود، بیش از حد سرد و ملال‌انگیز و زندان‌گونه ساخته بود و شاعر که با از دست دادن بی‌هنگام او از آن دوران کوتاه و عیش و نوش خانگی در دل با حسرت یاد می‌کرد با اشتغال به قصه پرشور و حال خسرو و شیرین می‌خواست در عین آنکه زهد و پارسایی شخصی خود را همچنان بی‌تزلزل نگه می‌دارد، باقی مانده عشق و شور اظهار نشده خود را نثار خاطر آن زندگی بی‌هوده بر باد رفته سازد- اشکی سوزان بر مزاری سرد» (زرین کوب، ۱۳۷۲: ۷۸).

شاید به واسطه عشق چنین دختری که با زنان خانه‌نشین هم‌عصرش قرن‌ها فاصله داشت باعث شد که نظامی قهرمان زن شعر خود را از حصار حرمسرا بیرون بکشد و با قائل شدن آزادی و قدرت، به او فرصت بدهد که به جای انتخاب شدن، خود انتخاب کند. در دنیای شیرین زن اسیر دست مردان نیست. او آزادانه به گردش و شکار می‌رود و با دیدن تصویر خسرو بی‌هیچ تردیدی از عشق سخن می‌گوید و صادقانه تا آخر عمر به آن وفادار می‌ماند.

درین صورت بدانسان مهر بستم

که گویی روز و شب صورت پرستم

(سعیدی سیرجانی، ۱۳۸۵: ۱۸)

ویژگی‌های روانی و جسمانی زن و نقش آنها در رابطه عاشقانه در اشعار شاملو و نظامی ۱۱۵

زن در شعر شاملو: شاید مقایسه میان زن شعر شاملو با زن در شعر کهن، مقایسه چندان به جایی نباشد. مسلماً زنی که شاملو به تصویر می‌کشد نه فقط زاینده اندیشه و خیال خود او، که محصول تغییر نگاه جهان به مقوله زن و عشق است. انسان‌گرایی و صورت زمینی دادن به چهره معشوق فرآیندی است که کم و بیش زائیده دوران مدرن است. البته هنوز هم عناصری چون هجر و فراق و سوختن در تب و تاب وصل، اجزایی هستند که به شعر فارسی معنا و رنگ می‌دهند و شاید به همین دلیل است که می‌توان ادعا کرد شعر شاملو معنایی را به بحث گذاشته است که پیش از این چندان جذاب دانسته نمی‌شد. او از عشق در عین وصل صحبت می‌کند، از یگانگی و همدلی و از معشوقی که چون خود او عاشق است.

شاید بتوان نقش زن در شعر شاملو را به دو دوره اساسی تقسیم کرد. این تحولات پیوندی عمیق با فرایندهایی دارد که او در زندگی حقیقی خود طی کرده است. چهره زن در شعر شاملو صرفاً یک چهره خیالی نیست. توصیفات او خواه ناخواه بازتاب احساسات و عواطف تلخ و شیرینی هستند که او در زندگی شخصی خود با آن درگیر بود. اگر آشنایی شاملو با آیدا در سال ۱۳۴۱، (۳۷ سالگی او) را نقطه عطفی در زندگیش به شمار بیاوریم، می‌توان با مطالعه اشعار او در سال‌های پس و پیش از این واقعه، جلوه‌های متفاوتی از زن را درک کرد (عدنانی، ۱۳۷۹: ۳۴۷).

در شعرهای اولیه شاملو چهره زن به تصاویر کلاسیک نزدیک‌تر است. در این سال‌ها که شاملو با دو ازدواج ناموفق امیدش برای یافتن یابوری در قالب زن را از دست رفته می‌دید، چهره ای خیالی از زن ترسیم کرد که بی‌شبهت به چهره معشوق چند قرن پیش نبود. معشوقی که در بسیاری از صفات سرآمد همه زنان است و عاشق دلسوخته را در تب و تاب رسیدن به خود می‌سوزاند و همچنان دور از دسترس باقی می‌ماند. او در ابتدا این زن خیالی را آن‌اهیتا و سپس رکسانا نامید. رکسانای خیالی او مظهر نور، امید و روشنائی است، زنی که شاملو همواره در شعرهایش او را تمنا می‌کرد، ولی شکاف میان آنها پر نشدنی و ابدی باقی ماند. چهره آرمانی که شاملو در این‌جا از زن ترسیم کرده است به زنی نمی‌ماند که در جایگاه برابر و نزدیک به مرد قرار دارد. نقش او در زندگی عاشق، نقش همدل و بازیگر صحنه یک محبت دو طرفه نیست. او برای شاعر نه یک مظهر عشق که یک منجی است. او مقصد عاشق است، در جایی خیلی دور که از تمام بدی‌ها و سختی‌ها پیراسته است. رکسانا بی‌خیال از نیازها و شکوه‌های دردمندان عاشق، برای همیشه مست و مغرور و دور از دسترس باقی می‌ماند (فرخزاد، ۱۳۸۳: ۴۸-۵۰، نفیسی، ۱۳۸۰: ۳۰ - ۲۹).

در اینجا نباید فراموش کنیم که شاملو فقط شاعر عاشقانه‌ها نیست. به خصوص پیش از دوره آید، او بیش از آنکه عاشق فرد باشد عاشق اجتماع است و عاشق مردمی که گاه خود زخمی برای قلب شاعرند.^۱ درد بزرگ زندگی او درد اجتماع است که همواره در کنار عشق به زن خود نمای می‌کند و به عنوان یک مفهوم در هم تنیده با آن باقی می‌ماند. شاید بتوان ادعا کرد که رکسانا نماد تمام چیزهاییست که او برای خودش و برای مردمش آرزو دارد و رنج دوری و هجران این زن پری چهره، قصه رنج طولانی مردمیست که در انتظار نور امیدی برای رهایی مانده‌اند. رکسانا چهره‌ای مه آلود است، گریزان و دور از دسترس و برای مرد عاشق، نماد یأس از دستیابی.

«و آن طرف/ زن مهتابی من.../ مرا به پیش خودت ببر/ سردار بزرگ رویاهای سپید من/ مرا به پیش خودت ببر» (غزل بزرگ) (نفیسی، ۱۳۸۰: ۲۹)

و جایی دیگر در اشعار شاملو صورت دیگری از نگاه سنتی به زن رخ می‌نماید، آنجا که شاملو نهایت وجود یک زن را در زادن مردی دیگر خلاصه می‌کند، جایی که زیبایی او را همین بس که چشم مردی او را زیبا ببیند. «شما که به وجود آورده‌اید سالیان را/ قرون را/ و مردانی زاده‌اید که نوشته‌اند بر چوبه دار/ یادگارها/ و تاریخ بزرگ آینده را با امید/ در بطن کوچک خود پرورده‌اید.../ شما که زیبایی تا مردان/ زیبایی را بستایند/ و هر مردی که به راهی می‌شتابد/ جادوی نوشخندی از شماست... (برای شما که عشقتان زندگیست)» (همان: ۲۸)

چنین تصویری از زن، زنی که در نهایت قهرمانی مادر قهرمانانست، یادآور چهره سنتی از زن است که در آن برای زنان همین بس که زاینده شیران نر باشند. با این وجود در همین دوره هم گاه و بیگاه سخنی در اشعار شاملو یافت می‌شود که از نیاز او به انسانی برای یگانه شدن صحبت می‌کند، انسانی که آینه شاعر در غم‌ها و در شادی‌هایش باشد.

«آن سوی ستاره من انسانی می‌خواهم/ انسانی که مرا بگزیند/ انسانی که من او را بگزینم/ انسانی که به دست‌های من نگاه کند/ انسانی در کنار من/ تا به دست‌های انسان‌ها نگاه کنیم،/ انسانی در کنارم، آینه‌ای در کنارم/ تا در او بخندم، تا در او بگریم (از هوای تازه)» (صاحب اختیاری، ۱۳۸۱: ۲۸۷).

۱. سخن نه از درد ایشان بود/ خود از دردی بود که ایشانند.

ویژگی‌های روانی و جسمانی زن و نقش آنها در رابطه عاشقانه در اشعار شاملو و نظامی ۱۱۷

و در بهترین زنی که او می‌شناسد (یعنی رکسانا) نیز این نزدیکی دیده نمی‌شود. چهره رکسانا در اوج نور و رهایی، چهره‌ای محو و ناشناخته است که می‌توان ورای تمام صفات فردیش او را پرستید و در عین حال از او مهجور ماند و تنها بود.

شاید آشنایی شاملو با آیدا بود که برای اولین بار تجربه دوست داشتن در عین دوست داشته شدن را به او چشاند. جایی که شاعر چیزی را یافت که در نگاه برخی بسیار معمول و مبتذل و در دید بعضی نهایت عشق و محبت دانسته شد. او عشق را در آغوش محبوب پیدا کرد و نه در هجر او و محبت را در زبان، نگاه و دست‌های معشوق یافت، چیزی که تا پیش از این پایان تمام قصه‌های عاشقانه بود. آخر تمام عاشقانه‌ها، شروعی شد برای یک داستان که سراسرش مهر و همدلی بود، دنیایی که در آن قهر و ناز و کرشمه معنایی نداشت، چرا که عشق فرصتی برای از دست دادن فرصت عشق ورزی باقی نمی‌گذاشت.

من و تو یکی دهانیم / که با همه آوازش / که زیباتر سرودی خواناست / من و تو یکی دیده‌گانیم / که دنیا را هر دم / در منظر خویش تازه‌تر می‌سازد (من و تو، آیدا در آینه)

در اینجا زن به جایگاه حقیقی انسانیش، در مقام کسی بر می‌گردد که صاحب هویت زمینی و شناسنامه ایست (به‌دراوند، ۱۳۸۰). «همزادی که تقدیر تار و پود وجودش را به وجود او پیوند میزند و دوران شیفتگی و مشتاقی در فضایی سرشار از سپیده دم‌ها، آفتاب‌ها، آینه‌ها و ابریشم‌ها آغاز می‌شود که حرکتش به سمت و سوی جاودانگیست» (عدنانی، ۱۳۷۹: ۳۴۷)، کسی که می‌تواند دوست داشته شود و دوست داشته باشد، کسی که می‌تواند پناهی باشد برای مردی که روزی خسته از بی‌پناهی به خانه باز می‌گردد.

از هجوم پرنده بی‌پناهی / چون به خانه بازآیم / پس از آنکه در بگشاییم / بر تختگاه ایوان / جلوه‌ای کن / با رخساری که باران و زمزمه است (عقوبت، شکفتن در مه)

شاید بتوان ادعا کرد شوری که شاملو در نزدیکی با آیدا یافت، دغدغه پیشین او را که درد تمام مردم بود، تسکین داده و او را بیش از پیش متوجه مقوله عشق فردی کرد. در اینجا زن برای شاملو نقطه پایانی‌ای شد، که در برابر تمام نامردی‌ها همواره می‌شد به او اتکا کرد و ایمان داشت که او همیشه با تو می‌ماند. بزرگی شاعر در نگاه زن او را بزرگ کرد، آنقدر که می‌شد چشم بر درد مردمی که خود زاینده درند بست.

برویم ای یار، ای یار یگانه من / دست مرا بگیر / سخن نه از درد ایشان بود / خود از دردی بود که ایشانند (سرود پنجم ۱، آیدا در آینه)

ویژگی و نقش جسمانی زن

جلوه جسمانی زن در داستان خسرو و شیرین: در داستان خسرو و شیرین تنها جاذبه‌های جسمانی زن دلیل معشوق واقع شدنش نیست. شیرین از لحاظ اجتماعی موقعیتی مشابه خسرو دارد و به زودی ملکه ارمنستان خواهد شد. او به لحاظ ذهنی دختری آینده‌نگر، تیزبین و مصلحت‌اندیش است و داشتن این ویژگی‌ها به کمالات جسمانی او می‌افزاید. اما حقیقت این است که صرفاً این صفات اخلاقی نیکو و پسندیده او نیست که خسرو را به جانب او کشانده است. عشق خسرو به شیرین زمانی آغاز شد که شاپور از زیبایی‌های او نزد خسرو حکایت‌ها کرد و پادشاه جمال‌پرست نادیده و ناشناخته مجذوب و مدهوش او شد. عشق به انسانی غایب، روایتی است که تنها در داستان‌های اینچنینی محقق می‌شود. عشق متقابل شیرین به خسرو نیز دست کمی از این یکی ندارد. شیرین نیز با دیدن تصویری که شاپور از خسرو کشیده است دل به او می‌بندد و در هوای رسیدن به او یکه و تنها از ارمنستان تا مدائن می‌تازد. قهرمانان این شعر نظامی هردو در صورت بهترین‌های روزگارند و شاید اگر زیبایی بی‌نظیر این دو نبود شرح عشق آنها از شور و هیجان خالی می‌شد. شاپور با شرحی که از زیبایی‌های شیرین می‌دهد، تمامی صفاتی که برای یک زن در آن زمان زیبا دانسته می‌شد به او نسبت می‌دهد.

پری دختی، پری بگذار، ماهی / بزیر مقنعه صاحب کلاهی / شب افروزی چو مهتاب جوانی / سیه چشمی
چو آب زندگانی / کشیده قامتی چون نخل سیمین / دو زنگی بر سر نخلش رطب چین / به مروارید دندان‌های
چون نور / صدف را آب دندان داده از دور / دو شکر چون عقیق آب داده / دو گیسو چون کمند تاب داده / خم
گیسوش تاب از دل کشیده / به گیسو سبزه را بر گل کشیده / نمک دارد لبش در خنده پیوست / نمک شیرین
نباشد وان او هست / تو گویی بینیش تیغی است از سیم / که کرد آن تیغ سببی را به دو نیم / صبا از زلف و
رویش حله پوش است / گهی قاقم، گهی قندز فروش است. / رخس تقویم انجم را زده راه / فشانده دست بر
خورشید و بر ماه / نهاده گردن آهو گردنش را / به آب چشم شسته دامنش را / ز لعلش بوسه را پاسخ نخیزد /
که لعل ار واگشاید در بریزد / ز رشک نرگس مستش خروشان / به بازار ارم ریحان فروشان / به عیدآرای
ابروی هلالی / ندیدش کس که جان نسپرد حالی / سر زلفی ز ناز و دلبری پر / لب و دندانی از یاقوت و از در /
رخس نسرین و بویش نیز نسرین / لبش شیرین و نامش نیز شیرین (نظامی گنجوی، ۱۳۷۶: ۶۵-۶۴).

ویژگی‌های روانی و جسمانی زن و نقش آنها در رابطه عاشقانه در اشعار شاملو و نظامی ۱۱۹

پس از آن نیز تمام داستان در تب و تاب لحظه وصال آنها حرکت می‌کند. نقش خسرو در این میان این است که در هر خلوت و در جمع دنبال فرصتی باشد که کامی از وجود شیرین بگیرد و این تنها راهیست که می‌تواند از طریق آن آتش عشقی که در دلش شعله‌ور شده را کمی آرام کند، ولی با وجود این میل سرکش، هوسبازی و غرور شاهانه‌اش مانع از آن می‌شود که تسلیم یک ازدواج رسمی و معمول با شیرین شود. در مقابل ملکه ارمن نیز که چون او و شاید بیش از او عاشق است، از روی تدبیر و عفاف در مقابل اظهار نیازهای خسرو مقاومت کرده و در پایان داستان سرکشی‌های او را رام کرده و با او ازدواج می‌کند.

می‌توان شیرین را زن ایده‌آل شعر کلاسیک دانست، زنی که بزرگترین و برجسته‌ترین صفات ممکن را در خود دارد. با این وجود این زن آرمانی نیز نتوانسته است از ویژگی‌هایی رهایی یابد که جامعه دیروز و امروز هویت زن را در پیوند با آن معنا می‌کنند و می‌شناسند. او نمی‌تواند برای خود هویتی جدا از پیکرش داشته باشد. شیرین که می‌خواهد سرآمد زنان عصر خود باشد ناچار زیباترین آنها نیز هست، آنقدر زیبا که در اولین برخورد در چشم خسرو پری می‌نمایاند (حسین‌زاده، ۱۳۸۳: ۸۹).

در شعر نظامی عشق با تمام شکوهش در نزدیکی بدن‌ها معنا می‌شود و نقطه اوج و محور اصلی تمام داستان، وصال جسمانی با معشوق است و هر دو طرف با آنکه عشق بزرگی در سینه دارند، داستانی را می‌آفرینند که حاصل خودداری آنها از تسلیم در برابر عشق است. داستانی که باز به شکلی، قصه نیاز عاشقانه و ناز معشوقانه را مکرر می‌کند. پارادوکس عشق، که لازمه‌اش گذر از خود در راه دیگریست، و غرور، که در آن من نقطه محوری در رابطه با اوست، تناقض است که نزدیک شدن به داستان و باور عشق متعالی که آنها در سینه دارند را مشکل می‌کند. شاید بتوان به تعبیر خود نظامی این داستان را هوسنامه خواند تا عشق‌نامه‌ای که ما آنرا جستجو می‌کنیم.

جلوه جسمانی زن در شعر احمد شاملو: اما در شعر شاملو، وصال، بوسه و هم‌آغوشی، همه، لحظه‌ها و واژه‌هایی گذرا در راه هدفی بالاترند، و آن پیوند روحی و سرشار شدن از وجود یکدیگر است و عشق ورزیدن پله شروعی است برای رسیدن به کمال و اشباع روح. شاملو نیز چون دیگر شاعران از لب و دست و چشم سخن می‌گوید و با زیباترین استعارات نمایی از این اعضا ترسیم می‌کند که به جان خواننده می‌نشیند. اما سخن او توصیف جلوه‌های ظاهری این اعضا نیست، او از معنایی سخن می‌گوید که در کنه چهره معشوقش یافته است.

آن لبان / از آن پیش تر که بگوید / شنیدنیست. / آن دست‌ها / بیش از آنکه گیرنده باشد / می‌بخشد. / آن چشم‌ها / پیش از آنکه نگاهی باشد / تماشاییست. (سرود پنجم، آیدا در آینه)

به نظر می‌رسد که شاملو تمام دردی که از غربت انسانیت در دل دارد، در وجود زن ایده‌آلش درمان می‌کند و آن انسان آرمانی را که از یافتنش در میان مردم ناامید شده است، در وجود او می‌یابد. آنچه او از این اندام‌ها وصف می‌کند به جای آنکه در دلنشین‌ترین حالت به خود آن اندام ارجاع داشته باشد، به خصالتی انسانی اشاره دارد که آن عضو در مرتبه‌ای بالاتر می‌تواند نماد آن باشد، مانند دستی که در زیباترین حالت برای بخشندگی به سوی کسی دراز می‌شود.

در شعر او لحظه‌های عشق ورزی که شاید نتیجه طبیعی و مهم‌ترین دستاورد عشق دانسته می‌شود، معنای کلیدی خود را از دست داده و در مقابل وسعت عشق تبدیل به بستری می‌شود که می‌توان از آن هم فراتر رفت و به بی‌نهایت عشق رسید، زیرا یگانگی روحی، خواه محصول پیوند تنهای دوگانه باشد خواه نباشد، جاودانه و پایان‌ناپذیر است. شاملو نیز در راه عشق از «مرزهای تن» گذر می‌کند و در ساده‌ترین حرکت عاشقانه عمیق‌ترین معانی را می‌جوید و به زودی درمی‌یابد که «رسالت اندام‌ها» نه نقطه پایان که شروع عشق است و درمی‌یابد که می‌توان کسی را دوست داشت، جایی در فراسوی پیکرها، جایی در فراسوی عشق...

در فراسوی مرزهای تن / تو را دوست می‌دارم / آینه و شب پره‌های مشتاق را به من بده... / در فراسوی مرزهای تنم / تو را دوست می‌دارم / در آن دوردست بعید که / رسالت اندام‌ها پایان می‌پذیرد... / در فراسوی عشق / تو را دوست می‌دارم / در فراسوی پرده و رنگ / در فراسوی پیکرهایمان / با من / وعده دیداری بده! (میعاد، آیدا در آینه)

در اینجا نیز عاشق معشوق خود را زیبا می‌بیند، زیباترین زنی که تاکنون شناخته است، زیباترین انسانی که تاکنون شناخته است. شاملو آیدا را زیبا می‌بیند، اما نه برای آنکه از رسیدن به او محروم مانده است، و نه برای اینکه او با امتناع خود از عشق ورزی، شاعر را در تب وصل خود سوزانده است، آیدا زیباست چون در روزگاری که همه به دنبال بهانه‌ای برای دوست داشتن هستند بی‌بهانه شاعر را دوست دارد و بی‌منتی تسلیم اوست، او عشق را فهمیده است و در درس عشق بر خود عاشق هم پیشی گرفته است. آیدا زیباست، چون روح زیبایی دارد و با زیبایی روحش، روح شاعر را لبریز کرده است، و چشمانش و نگاهش قصد کرده‌اند که هرگز سخنی جز مهر بر زبان نیاورند و روزنی باشند برای شب بی‌روزن شاعر.

ویژگی‌های روانی و جسمانی زن و نقش آنها در رابطه عاشقانه در اشعار شاملو و نظامی ۱۲۱

زیبایی تو/ لنگریست/ خورشیدی که/ از سپیده دم ستارگان بی‌نیازم می‌کند/ نگاهت/ شکست
ستمگریست/ نگاهی که عربانی روح مرا/ از مهر جامه‌ای کرد/ بدان سان که کنونم/ شب بی‌روزن هرگز/
چنان نماید که/ کنایتی طنزآلود بوده است/ و چشمانت با من گفتند که/ فردا روز دیگریست/ آنک چشمانی
که خمیر مایه مهر است/ وینک مهر تو/ نبردافزاری/ تا با تقدیر خویش پنجه در پنجه کنم (شبانہ، آیدا در آینه)

شیرین نظامی اسطوره زیبایی است. نظامی از عشقی متعالی میان دو انسان معمولی سخن نمی‌گوید. اگرچه او سعی دارد چهره شیرین را از یک زن زیبای مفعول که تنها توانائیش کامروا کردن قهرمان مرد قصه است جدا کند و ویژگی‌ها و صفاتی را به او نسبت می‌دهد که او را در خور عشق طولانی یک پادشاه می‌کند، با این وجود این عشق نیز محصول زیبایی و دلفریبی معشوق است. شاید اگر شیرین یک دختر معمولی گمنام با چهره معمول یک دختر بود، تمام شور و هیجان این داستان بی‌رنگ می‌شد. به نظر می‌رسد چیزی که ایندو را شهره کرده است، زیبایی و قدرت‌شان باشد و نه عشق پرشور آنها.

داستان نظامی در نهایت داستان وصال دو اسطوره است، آنها هم اسطوره‌های تن و در غیر این صورت چگونه می‌توان خسرو را در عشق اسطوره دانست، حال آنکه نام عاشق را یدک می‌کشد و در عین حال روزی با مریم رومی ازدواج می‌کند، و روز دیگر در هوای وصل شکر راهی اصفهان می‌شود و علاوه بر اینها سه هزار زن در حرمسرایش زندگی می‌کنند (زرین کوب، ۱۳۷۲: ۱۰۶).

با وجود آنکه شیرین چهره‌ای از زن را به نمایش می‌گذارد که متفاوت از چهره آشنای زنی است که چاره‌ای جز تسلیم و سرسپردگی به مرد و بی‌رنگ و محو شدن در برابر قدرت مردانه او ندارد، با این وجود نمی‌تواند از چارچوب فکری‌ای که هویت زنانه را به بدن او مربوط می‌کند رهایی یابد، چارچوب فکری‌ای که در آن یک زن خوب حتماً زنی زیباست، اگرچه عکس این قضیه لزوماً صادق نیست. معلوم نیست که اگر از این منظومه توصیفات که از زیبایی شیرین شده است را حذف کنیم، چند درصد از صفات برجسته و درخشان او باقی می‌ماند، و آیا عفت و پاکدامنی او به اندازه حالا ارزشمند به نظر می‌آید و آیا خسرو به همین اندازه شیفته و دل‌بسته او باقی می‌ماند؟

و شاملو... وقتی به شعر شاملو نگاه می‌کنیم در می‌یابیم که زن شعر او و به خصوص آیدا نیز زیباست، اما زیبایی او محصول رنگ و یا فرم چشم و ابرو و اندام‌ها نیست، او زیباست زیرا اندامش و همه وجودش شبیه همه آن چیزهای زیبائیت که همه ما گاهی برای آن دلتنگ شده‌ایم، او تجسم انسان گمشده‌ایست که

شاید او را روزی در وجود دیگران جستجو کرده و کمتر یافته‌ایم. این زن هرگز پیر و دل آزار و رنگ چهره‌اش بی‌فروغ نمی‌شود، زیرا زیبایی او از جنس رنگ نیست، زیبایی او از جنس معناست.

ویژگی و نقش روانی زن

نقش روانی زن در خسرو و شیرین: چهره‌ای که نظامی در این داستان از شخصیت و خصوصیات شیرین به نمایش می‌گذارد، او را از تصویر مسلطی که از زنان هم‌عصر او وجود دارد متمایز می‌کند. در جایی که زنان کم‌عهد و کژ رفتار و بی‌وفا دانسته شده‌اند، چهره زنی معرفی می‌شود که به لحاظ شخصیتی پرورش یافته و در تصمیم و اراده خود مصمم است. خود نظامی نیز در لیلی و مجنون سخن از زنان متزلزل و کم‌عهد می‌کند:

چون نقش وفا و عهد بستند / بر نام زنان قلم شکستند / زن دوست بود ولی زمانی / تا جز تو نیافت مهربانی

زن از پهلوی چپ شد آفریده / کس از چپ راستی هرگز ندیده

زنان چون درختند سبز آشکار / ولیک از نهان زهره دارند بار (خاقانی، ۱۳۷۶: ۴۶۱)

با این وجود به جای زن در خود مانده محصور حرمسرا که همواره با هزاران عیب تسلیم و مقید به امر مردان است، نظامی شیرین را می‌پردازد که خود در قدرت و اقتدار نه کم از مردان دارد، که گاه بر آنان پیشی می‌گیرد. این زن زیبارو که در دیار خود هیچ منعی از معاشرت با مردان و گشت و گذار و تفریح با جوانان هم‌سن و سال خود ندارد، آنگونه پرورش یافته است که هوشیارانه مرز خوب و بد را بشناسد و در لذت‌جویی و عیش و نوش پرده‌های عفاف خویش را پاره نکند و در جواب مهین بانو که او را به پرهیز از تسلیم خویش به خسرو پیش از ازدواج توصیه می‌کند، با تمام وجود پیمان می‌بندد که:

اگر خون گریم از عشق جمالش / نخواهم شد مگر جفت حلالش (نظامی گنجوی، ۱۳۷۶: ۱۴۸)

و با وجود آنکه خودش عاشق و دل‌باخته خسرو است، تا لحظه پیروزی، در برابر اظهار نیازهای عاشقانه او مقاومت می‌کند.

«شیرین دخترک مغرور و لجباز است که جسورانه پنجه در پنجه سرنوشت می‌اندازد و در نبرد با شاهنشاه قدرتمند بوالهوسی چون خسرو همه استعدادها و امکانات خود را به کار می‌گیرد و با تقوایی آگاهانه و غروری برخاسته از اعتماد به نفس، رقیبان سرسختی چون مریم و شکر را از صحنه میراند و از موجود هوسبازی

ویژگی‌های روانی و جسمانی زن و نقش آنها در رابطه عاشقانه در اشعار شاملو و نظامی ۱۳۳

چون خسرو - با دل هر جایی هرزه گردش - انسان وفادار والایی می‌سازد که همه وجودش وقف آسایش همسر شده است» (سعیدی سیرجانی، ۱۳۸۵: ۲۴).

با تمام این توصیفات اگرچه نظامی در تصویر شیرین بسیاری از الگوهای رایج، که زن را در مقام پایین‌تری نسبت به مرد قرار می‌دهد، درهم می‌شکند و از او موجودی مستقل و قوی و با اعتماد به نفس به نمایش می‌گذارد، با این وجود داستان عاشقانه ایندو نیز از گفتمان غالب زمانه‌شان فراتر نمی‌رود و شور عاشقانه آنها تنها به این دلیل تداوم می‌یابد که خود مانع از رسیدن به هم و به پایان رسیدن داستان می‌شوند. در اینجا نیز سخن از میل سرکش و بی‌قاعده مردی به زنیست که به دنبال بهانه مقبولی برای تسلیم شدن به او می‌گردد. زن این داستان نیز باور دارد که پذیرش بی‌قید و شرط عشق مردی، دون از شأن و شخصیت زنان است و در ناز و به دنبال خود کشیدن عاشق تا آنجا پیش می‌رود که داستانی می‌سازد که قرن‌ها در دل و ذهن مردمی که چنین داستانی را می‌ستایند باقی می‌ماند.

به نظر برخی، واکنش‌های شیرین به خسرو پیش از ازدواج نشانه‌ای از آزادگی و پابندی اخلاقی اوست (حسین زاده، ۱۳۸۳: ۱۲۲)، آزادگی از امیال نفسانی و پابندی به عصمت و عفت حتی به قیمت فراق و دوری یار. اما آیا مقاومت شیرین در برابر خسرو حقیقتاً پرهیز از یک میل جسمانی است، که اگر چنین است چگونه است که تمام تلاش‌های او در نهایت داستان به وصال جسمانی و یک جشن ازدواج و شب زفاف پرشکوه ختم می‌شوند؟ آیا در مقاومت شیرین در برابر خسرو گذشتن از خود در راه پابندی به یک هدف متعالی مطرح است یا ارضای غرور درونی و میل به تسلیم و رام کردن سرکشی‌های مردی که حاضر نیست مسئولیت‌های عاشقی را به گردن بگیرد؟

به نظر می‌رسد که در این داستان، شاعر که از مصائب زن بودن در زمانه خود آگاه است، در کنار حفظ الگوهای پذیرفته شده واکنش‌های معشوقانه، صفاتی را که پیش از این صرفاً از آن مردان بود به او نیز منسوب کند (حسین زاده، ۱۳۸۳: ۱۱۳) و در راه به اوج رساندن مقام او آنچنان زیاده روی می‌کند که در نهایت جایگاه حقارت باری را نصیب او می‌کند. جایگاه کسی که چون خالی از بزرگی روح است با سلاح قهر و کرشمه بر دیگران غلبه می‌کند و با ناز چشم و غمزه ابرو مردی را برای خودش نگه می‌دارد. شاید اگر شیرین با تمام قدرت و اعتماد به نفسی که داشت، با فروتنی عشق را پذیرا می‌شد و نه در آخر داستان که از همان ابتدا با تمام هیبت و شوکت شاهانه خود در برابر قدرت عشق سر تسلیم فرو می‌آورد و از این طریق مردش را مفتون یکرنگی و روح بی‌آلایش خود می‌کرد، در خور احترام بیشتری بود.

نقش روانی زن در شعر احمد شاملو: شاید سخن گفتن از زن شعر شاملو، خارج از نقشی که او در زندگی واقعی شاعر دارد، کار آسانی نباشد. شاعر خسته دل که پیش از این سال‌ها آیدا را چون یک ایده ناممکن و یک آرزوی محال در زنان و مردان بسیاری جستجو کرده بود، ناگاه او را در نزدیکی خود یافت. شاید برای او که بارها از زندگی و از باور خود به انسان‌ها شکست خورده بود و در آستانه ناامیدی قرار داشت، پذیرفتن اینکه بالاخره زن آرمایش را یافته است چندان آسان نبود و شاید در کشاکش تسلیم به این واقعیت روزی به خود آمد و دید که آیدا دیگر جزئی از وجود اوست.

دیر زمانی در او نگریستم / چندان که چون نظر از وی بازگرفتم / در پیرامون من / همه چیزی / به هیات او درآمده بود / آنگاه دانستم که مرا دیگر / از او / گریز نیست (شبانہ ۲، آیدا، درخت و خنجر و خاطره)

آیدا نه خارج از شاعر که در وجود او زیست می‌کرد. آنچه ما از او می‌دانیم آن تأثیر است که او در جسم و جان شاعر گذاشته بود و او را از اوج درخودماندگی به فردا کشاند، جایی که شاملو کسی شد که اکنون ما می‌شناسیم و شاملوی دردمند از رنج انسان‌ها، انسان گمشده خود را در او یافت تا با باور به وجود انسانی چون او، خود فراموش شده خود را باور کند و بهانه‌ای بیابد برای ماندن.

چشمه ساری در دل و آبشاری در کف / آفتابی در نگاه تو و / فرشته‌ئی در پیراهن / از انسانی که توئی / قصه‌ها توانم کرد / غم نان اگر بگذارد (غزلی در نتوانستن، آیدا، درخت و خنجر و خاطره)

با وجود چنین شعری چگونه می‌توان معشوق شاملو را با عباراتی دیگر توصیف کرد، که همین چند عبارت برای شرح وسعت روح او کافیست.

اگر در شعر عاشقانه سنتی از عاشقی صحبت می‌شود که شیفته و حیران معشوق است و معشوقی که اگر نظری هم با او داشته باشد، باز هم بی‌نیاز و مغرور، عاشق را در غم خود می‌سوزاند، در اینجا دیگر اسطوره ناز و نیاز به پایان می‌رسد. اینجا جایی است که عاشق و معشوق در اظهار عشق از هم پیشی می‌گیرند. جایی که منیت‌ها و خودخواهی‌ها رنگ می‌بازد و «من» و «تو» خود‌ها را پشت سر می‌گذارند تا «ما»یی بسازند برای فتح جهان و برای شکست‌واژه «شکست».

من و تو یکی شویم / از هر شعله‌ای برتر / که هیچ گاه شکست را بر ما چیرگی نیست / چرا که از عشق رویینه تنیم (من و تو، آیدا در آینه)

ویژگی‌های روانی و جسمانی زن و نقش آنها در رابطه عاشقانه در اشعار شاملو و نظامی ۱۲۵

«وقتی به رابطه عاشق و معشوق در شعر شاملو فکر می‌کنم، چیزی جز واژه همدلی به نظرم نمی‌رسد» (عدنانی، ۱۳۷۹: ۳۴۸). همدلی جایست که در آن هیچ خودی در برابر دیگری قد علم نمی‌کند و هر «منی» تشنه باور و تسلیم به «تو»ست، جایی که هر کس پناه بی‌مزد و بی‌منت کسی در برابر خستگی‌ها و دلتنگی‌هاست، جایی که از هم‌آغوشی‌ها نغمه‌ای ساخته می‌شود تا «ما»ی ما را جاودانه کند.

تن تو آهنگیست/ و تن من کلمه‌ای که در آن می‌نشیند/ تا نغمه‌ای در وجود آید/ سرودی که تداوم را می‌تپد (سرود برای سپاس و پرستش، آیدا در آینه)

زن شعر شاملو یک معشوق شکار شده نیست، او خالق، فاتح و آفریننده عشق است. او نیز همانند عاشق خود، عاشقی را زیسته است و خود را و زندگی را در لحظه لحظه وجود مردش، و در اشک و لبخند او، و در شکست و پیروزی او معنا کرده است.

چندان که بگویم/ امشب شعری خواهم نوشت/ با لبانی متبسم/ به خوابی فرو می‌رود/ چنان چون سنگی/ که به دریاچه‌ئی/ و بودا/ که به نیروانا (شبانه ۲، درخت و خنجر و خاطره)

این زن نه یک معشوق مشتاق که خود معلم عشق است. وقتی توصیف شاملو از رفتار و کردار او را می‌خوانیم، درمی‌مانیم که در اینجا چه کسی عاشق است. برای شاعری که هر روز خسته‌ی رنجی تازه است، این زن، معشوق، همسر، مادر، و گاه کودکی است که هر لحظه نیاز شاعر به بودن کسی در کنارش که او را بفهمد، پر می‌کند، کسی که تنها همدم راز و نیازهای عاشقانه لحظه‌های وصل نیست و کسی در کنار شاعر نیست که روزی می‌آید و روزی می‌رود، آن دو «دو پاره یک واقعیت» اند، همدلی آنها نه محصول دوره طولانی قهر و آستی و آزمایش در کنار هم زیستن، که از ازل در وجودشان نهاده شده بود، آنها آمده بودند تا زندگی را با هم و برای هم تجربه کنند ... پیش از هر درد دلی ... پیش از هر سخنی.

همچنان که، با یکدیگر چون به سخن آمدیم/ گفتنی‌ها را همه گفته یافتیم/ چندان که دیگر هیچ چیز در میان ما/ ناگفته نمانده بود (سرود پنجم ۲، آیدا در آینه)

نظامی در پرداختن شخصیت شیرین تمام آنچه را برای زنی خوب بودن لازم دانسته می‌شد، در وجود او گنجانده است. شیرین زنی است که در عین غرور و سرکشی و ناز و کرشمه‌های زنانه، حافظ عفت و پاکدامنی

خود است و با این صفات، سال‌ها دل هرزه گرد خسرو را در تب خود می‌سوزاند و او را از گلشنی به گلشن دیگر فرستاده و باز به سوی خود می‌کشاند. این ویژگی‌های شیرین بازتاب نگاهی است که در آن نقطه نهایی قدرت زن در بی‌نیازی و بی‌اعتنایی به مرد است و دلجویی و گردن نهادن به اظهار نیازهای عاشقانه او به معنای لحظه پایان و درهم شکستن زنانگی است. تنها سال‌ها در پی او دویدن مرد می‌تواند رنگ این شکست را به فتح نزدیک کند. آری در اینجا حکایت بر سر این است که چه کسی می‌تواند فاتح دیگری باشد. یکی فاتح جسم و عفت دیگری و دیگری فاتح نقش پرشکوه همسری آن دیگر. اگر در داستانی دیگر جبر زمانه یا اطرافیان سنگدل مانع وصل دو دلداده‌اند، در اینجا خود عاشق و معشوقند که با خودپسندی‌ها حجابی بین دل‌هایشان می‌کشند. آیا حقیقتاً نمی‌توان عاشق و معشوق بود و به خاطر دیگری تسلیم خواسته‌ها و تمناهای یکدیگر شد؟ آیا خسرو و شیرین عاشق هم بودند یا عاشق خود، یکی عاشق حفظ نام و پاکدامنی خود و دیگری عاشق هیبت شاهانه و قدرت مردانه خود. در مقابل این زن و مرد که در عین آنکه همه چیز دارند به خاطر کوچکی دل‌هایشان از هم، که عاشق‌ترین انسان‌ها به همنند، دور مانده‌اند، زن و مرد شعر شاملو را داریم که با وجود گمنامی و تنگدستی، روحی دارند که نه تنها آن دیگری که تمام انسان‌ها را در خود جای می‌دهد.

شعر شاملو چهره دیگری از زن عرضه می‌کند. این چهره آنقدر ساده و بی‌تکلف است که برخی آنرا با معمولی بودن او اشتباه گرفته‌اند. ولی می‌توان با نگاه دیگری به او نگریست. وجود چنین همدمی که در نهایت خلوص پذیرای انسانی دیگر با تمام خوبی‌ها و بدی‌هایش باشد، آرمان تحقق نیافته بسیاری از ما انسان‌هاست. در روزگاری که می‌توان همه چیز را، زیبایی را، مقام را و شهرت را یک شبه خرید، داشتن کسی که تو را با یا بدون همه این‌ها بخواهد، چیز است که جز به قیمت از خود گذاشتن به دست آوردنی نیست. چگونه می‌توان چنین رابطه‌ای را معمولی خواند حال آنکه معمول‌ترین رابطه زن و مرد در جامعه ما رابطه ایست که در آن دست‌ها به هم نزدیک و قلب‌ها از هم دور است.

برخی دیگر رابطه زن با شاعر را در اینجا به یک فداکاری مادرگونه شبیه کرده‌اند (فرخزاد، ۱۳۸۳: ۱۳۷-۱۳۵). آیا در نگاه این افراد مردی که با سر گذاشتن به زانوی زنی آرام به خواب می‌رود، صرفاً کودکیست که مادر گمشده خود را پیدا کرده است^۱؟ آیا نمی‌توان این‌را نهایت قرار گرفتن در کنار دیگری دانست؟ جایی که دیگر نه فقط تن‌ها که روح‌ها نیز بی‌هیچ منتی تسلیم یکدیگر می‌شوند، لحظه‌ای که می‌توان تمام دلخستگی‌ها و

۱. کیستی که من اینگونه به اعتماد/ نام خود را/ با تو می‌گویم،/ کلید خانه‌ام را/ در دست می‌گذارم،/ نان شادی‌هایم را/ با تو قسمت می‌کنم،/ به کنارت می‌نشینم و بر زانوی تو/ این چنین آرام/ به خواب می‌روم؟ (سرود آشنایی، آیدا در آینه)

ویژگی‌های روانی و جسمانی زن و نقش آنها در رابطه عاشقانه در اشعار شاملو و نظامی ۱۲۷

نامردمی‌ها را فراموش کرد و به واسطه مهر چنین انسان بزرگی احساس بزرگی کرد. آیا احساس یگانگی و پیوستگی روحی که این زوج و هزاران زوجی که شاید یک بیت شعر هم ندانند، در اوج گمنامی در خانه‌های محقرشان تجربه می‌کنند، بزرگتر و سرودنی‌تر از عشق پر شکوه شاهانه‌ای نیست که آفت زده غرور بازیگران آن است؟ مسلماً برداشت ما از این دست تجربه‌ها بازتاب نگاه ما به کلیت این مقوله و کلیت زندگی است.

نتیجه‌گیری

از مطالعه ویژگی‌های جسمانی و روانی زن در شعر ایندو شاعر می‌توان نتیجه گرفت که هم نظامی و هم شاملو چهره‌ای از زن را به تصویر کشیده‌اند که تا حد زیادی تحت تأثیر تجربیات شخصی آنها است. با این وجود در پردازش این دو چهره هردوی آنها خواه ناخواه متأثر از شرایط حاکم بر عصر خود نیز بوده‌اند، اینکه جامعه چه ایده‌هایی را در اختیار شاعر می‌گذارد و از دیگر سو از بقا و ماندگاری آن ایده‌ها حمایت می‌کند. اگرچه نظامی با توجه به شرایط عصر خودش زن آزاده‌ای را به تصویر می‌کشد که بر خلاف دیگر زنان از بسیاری از قید و بندهای جامعه رهاست، ولی باز هم در نهایت محصور مرزهای محدودکننده‌ایست که شکوه زنانگی را لزوماً در زیبایی جسمانی او متجلی می‌بینند و در بهترین و والاترین حالات روحی، او را با مردان هم‌تراز می‌کنند. شاملو نیز زنی را به خواننده معرفی می‌کند که در زیبایی و بزرگی به شیرین شبیه و در مصادیق این صفات از او دور است. مسلماً شاملو به تصویر کشیدن چنین زنی را وامدار حادثه‌آشنایی با آیدا، توانایی خودش در متفاوت نگاه کردن به صفات به ظاهر معمول یک زن و جامعه‌ایست که به او فرصتی برای متفاوت اندیشیدن داده است.

در نهایت به نظر می‌آید که ایندو شاعر در کشاکش تجربیات زندگی خود و باورهای رایج زمانه خود و آنچه هستند و آنچه باید باشند چهره زنی را پرداخته‌اند که شاید نه ایده‌آل‌ترین که ممکن‌ترین زنی بود که می‌شناخته‌اند. مسلماً برداشت‌های ما به عنوان یک خواننده معمولی از این اشعار نیز متأثر از شرایط اجتماعی و تجربیات فردی است که با آنها درگیر بوده و هستیم، همانگونه که انسان‌های بسیار دیگری این اشعار را خوانند و آنرا به گونه‌ای دیگر فهمیدند. بحث پیرامون این موضوع مسلماً چیزی بیش از یک مقاله را می‌طلبد، اینکه آیا این شعر است که معنای خود را به ما می‌فهماند یا ماییم که با نگاهمان معنا و منظور شعر را می‌سازیم؟ در نهایت آنچه در اینجا آمد نگاهی به این مقوله از دریچه انسانی چون من بود و خواننده در پذیرش، رد و یا نقد این دیدگاه آزاد است.

منابع

- احمدیان، فریبا (۱۳۸۰ و ۱۳۸۱) «سیمای زن در برجسته‌ترین آثار نظامی»، نشریه سروش بانوان، شماره ۲۰ و ۲۱، صص ۱۴-۱۲. اسکارپیست، روبر (۱۳۷۴) جامعه‌شناسی ادبیات، ترجمه مرتضی کتبی، تهران: سمت، چاپ اول.
- بهداروند، ارمغان؛ «آسمان هم رنگی، جایگاه زن در شعر احمد شاملو و نزار قبانی» در: armaghanbehdarvand.blogfa.com پاشایی، ع (۱۳۷۸) نام همه شعرهای تو، تهران: انتشارات ثامت، چاپ اول.
- _____ (۱۳۷۷) بن‌بست‌ها و بیرهای عاشق، تهران: نشر ثالث و یوشیج، چاپ اول.
- پورنامداریان، تقی (۱۳۵۷) تأملی در شعر احمد شاملو، تهران: انتشارات آبان، چاپ اول.
- ترابی، علی اکبر (۱۳۸۲) جامعه‌شناسی ادبیات فارسی، تبریز: انتشارات فروزش، چاپ اول.
- حافظیان، فیروزه و کاظمی، محمد کاظم (گفتگو) (۱۳۷۹) «زن در شعر فارسی از گذشته تا حال»، نشریه خراسان، ۱۳۷۹/۱۰/۱۸
- حقوقی، محمد (بهمن ۱۳۶۸) شعر زمان ما (۱)، تهران: انتشارات نگاه، چاپ دوم.
- حسین زاده، آذین (۱۳۸۳) زن آرمانی، زن فتنه، بررسی تطبیقی جایگاه زن در ادبیات فارسی، تهران: نشر قطره، چاپ اول.
- خاقانی، علی (۱۳۷۶) زن از نگاه شاعر، تهران: انتشارات ندای فرهنگ، چاپ اول.
- دانش پژوه، منوچهر (۱۳۸۳) سفینه مروارید، تهران: انتشارات دانشگاه علامه، چاپ اول.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۲) پیر گنجه در جست و جوی ناکجا آباد، تهران: انتشارات سخن، چاپ اول.
- ستوده، هدایت الله (۱۳۷۸) جامعه‌شناسی در ادبیات فاسی؛ تهران: آوای نور، چاپ اول.
- سعیدی سیرجانی، علی اکبر (۱۳۸۵) سیمای دو زن، تهران: انتشارات پیکان، چاپ اول.
- سلاجقه، پروین و سمیعی، عنایت (گفتگو)؛ «نقد و بررسی کتاب امیرزاده کاشی‌ها»، خبرگزاری میراث فرهنگی، ۸۵/۹/۸ در: www.chn.ir
- شاملو، احمد (۱۳۸۴) گزیده اشعار، تهران: انتشارات مروارید، چاپ اول.
- _____ (۱۳۵۰) آیدا در آینه و لحظه‌ها همیشه‌ها، تهران: نشر نیل، چاپ دوم.
- _____ (۱۳۷۶) آیدا، درخت، خنجر و خاطره، تهران: انتشارات مروارید، چاپ پنجم.
- شریعت کاشانی، علی، (۱۳۸۳) «یادداشتی درباره کتاب مسیح مادر نوشته پوران فرخزاد»، روزنامه شرق، ۸۳/۱۱/۷ در: www.sharghnewspaper.com
- صاحب اختیاری بهروز (گردآورنده) (۱۳۸۱) احمد شاملو شاعر شبانه‌ها و عاشقانه‌ها، تهران: انتشارات هیمند، چاپ اول.
- عدنانی، فرزین (۱۳۷۹) «شعر شاملو جلوه‌گاه مفاهیم نمادین»، نشریه بخارا، شماره ۱۱، صص ۳۵۱-۳۳۶.
- فلکی، محمود (۱۳۷۹) نگاهی به شعر شاملو، تهران: انتشارات مروارید، چاپ اول.
- فرخ زاد، پوران (۱۳۸۳) مسیح مادر، نشان زن در زندگانی و آثار احمد شاملو، تهران: انتشارات ایران جام، چاپ اول.
- قراقرز، محمد (۱۳۸۲) چنین گفت بامداد خسته، تهران: انتشارات آزاد مهر، چاپ اول.
- کوثری، مسعود (۱۳۷۹) جامعه‌شناسی ادبیات، تهران: انتشارات مرکز بازشناسی ایران و اسلام، چاپ اول.
- گل محمدی، پوریا، «پیام سکوت» در: www.Atiban.com
- مجبایی، جواد (۱۳۷۷) شناختنامه احمد شاملو، تهران: انتشارات قطره، چاپ اول.
- معتقدی، محمود (۱۳۸۴) «پیش از آنکه به صحنه درآید»، نشریه گوهران، شماره نه و ده، پاییز و زمستان.
- نظامی گنجوی (۱۳۷۶) «خسرو و شیرین»، تهران: انتشارات طلایه.
- نفیسی، مجید (۱۳۸۰) «چهره زن در شعر احمد شاملو»، نشریه استنادار، ۸۰/۷/۱۵.
- یوسفی، غلامحسین (۱۳۶۹) «چشمه روشن»، تهران: انتشارات علمی، چاپ اول.